



Vol. 12 | Issue. 47 | 2026 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2026.562596.1473>

Semantic Analysis of the Conceptual System of Political Thought in the Works of Seyyed Javad Tabatabai

Gholamreza Behdarvand Yani 

PhD Graduate, Department of Political Science, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

g.behdarvandyani@iaui.ac.ir

Seyyed Mohammad Nasser Taghavi 

Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding author). smn.taghavi@iaui.ac.ir

Ahmad Bakhshayesh Ardestani 

Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

a.b.ardestani@iaui.ac.ir

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article Received: 2025 /11 /28 Revised: 2026 /3 /10 Accepted: 2026 /4 /14 Published Online: 2026 /4 /20	Although the concept of “political thought” constitutes one of the central notions in the works of Tabatabai and in his analysis of the history of political thought in Iran, a careful examination of his writings reveals that this concept is not employed in a single, static definition. Rather, it is used and referenced within a conceptual system and across multiple levels, acquiring diverse meanings and functions in relation to various components of his theoretical framework. This study, adopting an analytical-conceptual approach and focusing on a close reading of Tabatabai’s primary texts, aims to investigate the semantic structure of the conceptual system of political thought in his works and seeks to clarify the essence of this concept in connection with the overall architecture of his theoretical framework. The findings indicate that Tabatabai, on the one hand, employs the notion of political thought in a philosophically-centered and narrowly defined sense, aligned with political philosophy and rational practical wisdom; on the other hand, within a broader framework, he conceives it as an integrated system of reflection on power relations and the organization of political life. A semantic examination of this conceptual system demonstrates that the concept acquires distinct and differentiated meanings depending on its relation to the various layers of his theoretical apparatus. The diversity in the application and function of the concept of political thought in Tabatabai’s works results from its multiple roles within these different layers. This research thus provides the possibility of a more precise and nuanced understanding of the internal logic of Tabatabai’s works and of his method for theoretically structuring the history of political thought in Iran. Keywords: Political Thought, Conceptual System, History of Political Thought in Iran, Seyyed Javad Tabatabai, Political Philosophy.



دوره ۱۲ | شماره ۴۷ | بهار ۱۴۰۵

<https://doi.org/10.22034/jpti.2026.562596.1473>

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

بررسی معنایی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی در آثار سید جواد طباطبایی

غلامرضا بهداروندیانی^{۱۵}

دانش آموخته دکتری گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

g.behdarvandayani@iaui.ac.ir

سید محمدناصر تقوی^{۱۶}

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

smn.taghavi@iaui.ac.ir

احمد بخشایش اردستانی^{۱۷}

استاد گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

a.b.ardestani@iaui.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
هر چند، مفهوم «اندیشه سیاسی» یکی از مفاهیم محوری در آثار طباطبایی و در تحلیل وی از تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است؛ اما این پرسش مطرح است که آیا بررسی آثار او بر تعریفی واحد و ایستا از اندیشه سیاسی دلالت دارد، یا اینکه به کارگیری چهارچوبی منظومه‌ای - مفهومی و در چند سطح را نشان می‌دهد؟ این پژوهش با اتخاذ روش کیفی، ضمن تمرکز بر مطالعه متون اصلی طباطبایی و کدگذاری در قالب مراحل سه‌گانه تجزیه و توصیف، تشریح و تحلیل و در نهایت ترکیب و ادغام، به بررسی مفهوم اندیشه سیاسی در آثار او می‌پردازد و می‌کوشد چستی این مفهوم را در پیوند با ساختار کلی دستگاه نظری وی روشن سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که طباطبایی از یک‌سو اندیشه سیاسی را در معنایی فلسفه محور و محدود، هم‌سنخ با فلسفه سیاسی و حکمت عملی عقلانی، به کار می‌گیرد و از سوی دیگر، در چهارچوبی عام‌تر، آن را به مثابه نظامی منسجم از تأمل در مناسبات قدرت و سامان‌دهی حیات سیاسی فهم می‌کند؛ بنابراین بررسی معنایی این منظومه مفهومی نشان می‌دهد که این مفهوم در نسبت با لایه‌های مختلف دستگاه نظری او معانی متفاوت و متمایزی می‌یابد. کلیدواژه‌ها: اندیشه سیاسی، منظومه مفهومی، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، سید جواد طباطبایی، فلسفه سیاسی.	نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۲۵ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۱/۳۱ صفحات: ۱-۲۶

مقدمه

«اندیشه سیاسی» از جمله مفاهیم بنیادین در مطالعات فلسفه و تاریخ اندیشه سیاسی است که تعریف و حدود آن، بسته به سنت‌های فکری و رویکردهای نظری مختلف، دچار تنوع و تحول شده است. در آثار سید جواد طباطبایی، این مفهوم جایگاهی محوری دارد و نقش اساسی در تحلیل وی از تاریخ اندیشه سیاسی ایران ایفا می‌کند. بخش قابل توجهی از دستگاه نظری طباطبایی، اعم از تحلیل‌های تاریخی، فلسفی و مفهومی، بر پایه تلقی خاص او از چپستی و کارکرد اندیشه سیاسی سامان یافته است. با این حال، مطالعه دقیق آثار طباطبایی نشان می‌دهد که مفهوم اندیشه سیاسی در نوشته‌های او همواره به یک معنا و در یک سطح به کار نرفته است. این مفهوم در نسبت با مباحثی چون فلسفه سیاسی، حکمت عملی، قدرت سیاسی، روایت تاریخی و صورت‌های مختلف اندیشیدن سیاسی، معانی و دلالت‌های متفاوتی می‌یابد. از این رو، فهم اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، مستلزم فراتر رفتن از جستجوی یک تعریف واحد و پرداختن به بازسازی منظومه‌ای مفهومی است که این مفهوم در درون آن صورت‌بندی شده باشد.

مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی چگونه در قالب یک منظومه مفهومی سامان یافته و بررسی معنایی این منظومه چه نسبتی با دستگاه نظری او برقرار می‌کند. بر این اساس، پرسش پژوهش چنین صورت‌بندی شده است: بررسی معنایی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی چگونه امکان فهم دقیق‌تری از دستگاه نظری او فراهم می‌کند؟

فرضیه پژوهش آن است که «مفهوم اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، در قالب منظومه‌ای مفهومی صورت‌بندی شده است که در نسبت با لایه‌های مختلف دستگاه نظری او معنایی متمایزی می‌یابد».

متغیرها، در فرضیه‌های توصیفی-تحلیلی، «مفهومی» هستند و به همین سبب، در این فرضیه‌ها که به دنبال توصیفی عمیق از موضوع هستند، عمدتاً از واژه «مفهوم» یا «مفاهیم» استفاده می‌گردد. در تحقیقات مبتنی بر این گونه فرضیه‌ها به‌ویژه در حوزه اندیشه سیاسی، هر کدام از ایده‌ها و گزاره‌ها دارای یک «مفهوم» مشخص و قابل بررسی در منظومه و

ساختاری مفهومی هستند. پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل مفهومی و متنی آثار طباطبایی می‌کوشد به بازسازی این منظومه و تبیین چیستی اندیشه سیاسی در اندیشه و آثار او بپردازد.

۱. پیشینه تحقیق

در منابع و متون مختلفی به تعریف و تبیین مفهوم اندیشه سیاسی پرداخته شده است. چنانچه لئو اشتراوس در اثر فلسفه سیاسی چیست؟ یادآور شده است: «منظور ما از اندیشه سیاسی تأمل درباره آرای سیاسی یا ارائه تفسیری از آنهاست» و منظور از رأی سیاسی «خیال، مفهوم، یا هر امر دیگری است که برای تفکر درباره آن ذهن به خدمت گرفته می‌شود و با اصول اساسی سیاست نیز مرتبط باشد» (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص. ۵).

جان پلامناتز در کتاب انسان و جامعه، نظریات و فلسفه سیاسی را فلسفه زندگی دانسته (Plamenatz, 1963, p.14) و ویلیام تی. بلوم در کتاب نظریه‌های نظام سیاسی با استفاده از مفهوم - نظریه سیاسی - به بررسی فلسفه سیاسی پرداخته و این نکته را مطرح کرده است که نظریه پرداز پیش از پی بردن به شرایط منجر به پیدایش اشکال خاص حکومت، بایستی نظم عقلایی برتر یا درست غایت‌ها و ارزش‌های انسانی را تعیین نماید (بلوم، ۱۳۷۳، ص. ۳۳). در اثر دیگری، تعریف ریمون آرون از اندیشه سیاسی مطرح گردیده و نوشته شده است: اندیشه سیاسی عبارت است از تلاش برای مشخص نمودن اهدافی که در حد معقولی احتمال تحقق دارند و همچنین تعیین ابزارهایی که به میزان معقولی انتظار می‌رود که موجب دستیابی به آن اهداف شود (Pierce, 1966, p.252).

در کتاب سیاست در پراتز در این باره آمده است:

اندیشه سیاسی، به‌طور کلی هر گونه تفکر و تأمل درباره سیاست را شامل می‌شود. آنچه پژوهشگران سیاسی، به‌طور مشخص بر آن تأکید داشته‌اند، وجهه شمول و اعم بودن اندیشه سیاسی از فلسفه سیاست است... در بسیاری از موارد، اندیشه سیاسی، برخلاف فلسفه سیاست که انتزاعی محض است، به واقعیات هم نظر دارد و یک اندیشمند سیاسی، در تأمل و اندیشیدن خود، به مشکلات پیرامونی و رخدادهای سیاسی - اجتماعی محیط و عصر خویش نیز توجه دارد (تقوی، ۱۳۸۴، ص. ۱۲).

افزون بر آن، توماس ای. اسپریگنز با ارائه یک الگو برای فهم نظریه‌های سیاسی، برخلاف لئو اشتراوس، ضمن ترجیح استفاده از مفهوم «نظریه» به جای «فلسفه»، این دیدگاه را مطرح کرده است که هر گونه تأمل سیاسی به‌ناچار بایستی از چهار مرحله گذر نماید: مشاهده مشکل، تشخیص مشکل و علت آن، بازسازی خیالی جامعه مطلوب، نسخه‌ها یا تجویز راه‌حل درمان.

دو وجه متمایزکننده اسپریگنز از سایر اندیشمندان و متفکران سیاسی، یکی توجه وی به عمل به جای نظر (شاگری، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۵) و دیگری، توجه به «منطق در حال استفاده» آثار سیاسی است (Hoffman, 2013, p.1).

همچنین در مقاله «رهیافت‌های مختلف پیرامون اندیشه سیاسی در اسلام»، تعیین اهداف، تعیین ابزارها، احتمال معقول تحقق اهداف توسط ابزارها، بحث و بررسی کلیات به شکل رابطه‌ی اندامواری و نه جزئیات و اجزاء، دارا بودن خصلتی عمل‌گرایانه و به دنبال تغییر واقعیت همراه با سرزنش یا تأیید اخلاقی، مستدل بودن به شیوه منطقی و عقلانی، ناظر بودن به حل مشکلات سیاسی جامعه و تماس با واقعیات و ارائه الگوی کارآمدی حکومت و اداره بهتر جامعه، به‌عنوان برخی از شاخصه‌ها و ویژگی‌های اندیشه سیاسی مطرح گردیده است (بهداروندیانی، ۱۳۸۹، ص. ۱۶۰). بدین ترتیب، پژوهش‌های متعددی به تبیین مفهوم اندیشه سیاسی، تمایز آن از فلسفه سیاسی و نسبت آن با نظریه و عمل سیاسی پرداخته‌اند. طباطبائی نیز از جمله اندیشمندان شناخته شده‌ای است که در آثار خود پیرامون ایران، به تأمل در این مفهوم، آن‌هم در قالب دستگاه نظری خاص خود اهتمام نموده، آن‌چنان‌که در یکی از آثار وی آمده است: «پیدایش اندیشه فلسفی در دوره یونانی... به دنبال نوعی عرفی شدن حیات سیاسی یونانی انجام شد که جدایی اسطوره و اندیشه عقلی، از سویی و پایان یافتن فرمانروایی پادشاهانی که قدرت آنان از اندیشه اساطیری منبعث بود و ظهور شهرهای یونانی، از سوی دیگر، از ویژگی‌های آن به شمار می‌آید» (طباطبائی، ۱۳۹۸، ص. ۲۶۲). این جملات، بیانگر یک منظومه مفهومی خاص طباطبائی در خصوص اندیشه سیاسی در اسلام و ایران است. باین‌وصف، به‌صراحت بایستی عنوان نمود که در خصوص طباطبائی، هرچند پژوهش‌هایی در تحلیل نظریات، نقد مبانی تاریخی و بررسی کلی دستگاه فکری وی به سرانجام رسیده است، اما باین‌حال، بازشناسی مستقل و نظام‌مند مفهوم اندیشه سیاسی در آثار طباطبائی و

تحلیل نحوه صورت‌بندی مفهومی آن، کمتر به‌عنوان مسئله‌ای مستقل مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، خلأ اصلی در پیشینه پژوهش، فقدان مطالعه‌ای است که به‌طور خاص به بررسی معنایی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی بپردازد و نسبت این مفهوم را با ساختار کلی دستگاه نظری او روشن سازد. پژوهش حاضر با درک اهمیت این موضوع، تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا در فهم دقیق‌تر اندیشه و روش نظری طباطبایی، نقشی ایفا نماید.

۲. اهمیت و اهداف پژوهش

با توجه به اینکه اندیشه سیاسی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخه‌ها یا گرایش‌های رشته علوم سیاسی در دانشگاه‌های علوم انسانی کشور شناخته شده، بدیهی است که تأمل در خصوص مفهوم اندیشه سیاسی و درک عمیق و نظام‌مند این مفهوم به‌ویژه در آثار شناخته شده طباطبایی، از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. از این رو، هدف محوری و اساسی این تحقیق، تأمل گسترده و عمیق برای بازشناسی این مفهوم در تأملات و تحریرات طباطبایی و نیز بررسی برداشت‌های مختلف و متفاوت وی از این مفهوم در آثار متعدد اوست. با توجه به طرح و تدوین «نظریه زوال اندیشه سیاسی در ایران» از سوی طباطبایی و پیگیری این ایده در آثار مختلف این اندیشمند، اهمیت و ضرورت این تحقیق دوچندان نیز می‌گردد؛ زیرا نظریه زوال، مورد نقد و بررسی بسیاری از محققان و نویسندگان این رشته قرار گرفته است و بدون شناخت ژرف مفهوم «اندیشه سیاسی» از منظر طباطبایی، درک و بررسی زوایای مختلف نظریه زوال نیز ممکن و میسر نخواهد بود.

۳. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع کیفی و تحلیلی است و با رویکرد تاریخی - متنی به مطالعه آثار مکتوب طباطبایی می‌پردازد. داده‌های پژوهش شامل متون اصلی او در حوزه فلسفه سیاسی و تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است. روش تحلیل، تحلیل مفهومی و محتوای کیفی است که با تمرکز بر استخراج معانی، کارکردها و نسبت‌های مفهومی، به بازسازی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی در آثار وی می‌انجامد. روند انجام پژوهش، عمدتاً مبتنی بر سه

مرحله گردآوری داده‌ها، تفکیک داده‌ها و سپس تحلیل داده‌هاست. تحلیل در پژوهش‌های کیفی، در نهایت نوعی تفسیر است که به شکل یک روایت خاص بیان می‌شود. یافتن مضامین و مقوله‌های اصلی در داده‌های کیفی موجود، یکی از مهم‌ترین نکات قابل تأمل در روند انجام پژوهش کیفی است. یادداشت‌های تحلیلی و تفسیری نقش مهمی در روند انجام پژوهش ایفا می‌کنند. این یادداشت‌ها شامل برداشت‌ها و ایده‌هایی است که پژوهشگر در طول عملیات تحلیل به ذهنش خطور می‌کند. در این یادداشت‌ها نکات برجسته، روابطی که حدس زده می‌شود میان پدیده‌های مورد بررسی وجود دارد و نیز مضمون‌ها و مقوله‌هایی که به نظر می‌رسد، داده‌ها بیان می‌کنند، درج می‌شوند و برداشت نهایی پژوهشگر را شکل می‌دهند.

۴. چهارچوب مفهومی

توسعه علوم سیاسی تنها با بازاندیشی و نقد مداوم نظریات و اندیشه‌های سیاسی امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، نقد و بررسی نظریات و اندیشه‌های سیاسی نیز مستلزم ارائه چهارچوب نظری مناسب و منطقی است. دلیل تأکید بر چهارچوب نظری این است که نظریه‌ای ناظر به حل مشکلات جامعه است که به بررسی و نقد گسترده موضوع تحقیق با استفاده از چهارچوب نظری منسجمی پرداخته باشد. چهارچوب مفهومی این پژوهش بر این فرض استوار است که مفاهیم بنیادین در آثار نظری، نه به صورت منفرد و ایستا، بلکه در قالب منظومه‌ای مفهومی و در نسبت با یکدیگر معنا می‌یابند. براین اساس، مفهوم اندیشه سیاسی در آثار طباطبائی، تنها با بررسی پیوند آن با مفاهیمی چون فلسفه سیاسی، حکمت عملی، قدرت سیاسی، تاریخ اندیشه و صورت‌های اندیشیدن سیاسی قابل فهم است.

در این چهارچوب، بررسی معنایی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی در سه سطح قابل تحلیل است:

- سطح مفهومی - فلسفی: نسبت اندیشه سیاسی با فلسفه سیاسی و حکمت عملی؛
- سطح تاریخی - تحلیلی: کاربرد مفهوم اندیشه سیاسی در روایت تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛
- سطح نظری: جایگاه اندیشه سیاسی در سامان‌دهی کلی دستگاه نظری طباطبائی.

۵. بررسی معنایی تمایز مفهومی سیاست، فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی

بررسی چستی اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، مستلزم بازسازی منظومه‌ای مفهومی است که این مفهوم در نسبت با مفاهیم سیاست، علم سیاست و فلسفه سیاسی، در آن معنا می‌یابد. طباطبایی این مفاهیم را نه به صورت مترادف، بلکه در سطوح و با کارکردهای متمایز به کار می‌گیرد و از خلال این تمایزگذاری‌ها، تلقی خاص خود از اندیشه سیاسی را صورت‌بندی می‌کند. در همین زمینه، طباطبایی در تعریف «سیاست» نوشته است: «سیاست قلمرو واقعیت‌های مناسبات شهروندی و رابطه نیروهاست و این رابطه نیروها در چهارچوبی جریان پیدا می‌کند که دانش سیاست آن را «دولت» در معنای دقیق کلمه می‌نامد» (طباطبایی، ۱۴۰۱، ص. ۳۲)؛ بنابراین در این دیدگاه، سیاست به مثابه واقعیت عینی، از تأمل نظری درباره آن متمایز است و همین تمایز، مبنای تفکیک میان ساحت‌های مختلف اندیشیدن درباره امر سیاسی در آثار وی قرار می‌گیرد.

وی درباره معنا و مفهوم «سیاست» از منظر ارسطو معتقد است:

ارسطو سیاست را دانش برین و سامان‌بخش و موضوع آن دانش را خیر برین می‌داند که موضوع علم اخلاق نیز هست. غایت هر شناخت و انتخاب آزاد، از دیدگاه ارسطو، ناظر بر خیری است و خیر، یعنی موضوع سیاست، خیر برین است که فارابی آن را «سعادت» می‌نامد که به معنای زندگی خوب (to eu zén) و توأم با موفقیت است. اگرچه سعادت، در نخستین نگاه، در زندگی فردی تحقق پیدا می‌کند، زیرا زندگی سعادتمندانه جز با عمل به فضیلت امکان‌پذیر نیست، اما جایگاه راستین آن، در شهر و مناسبات شهروندی- یا مدنی، در عرف فیلسوفان دوره اسلامی- است... سیاست... همچون اخلاق، به بررسی فضیلت‌هایی می‌پردازد که عمل به آن‌ها سعادت فرد انسانی را به دنبال می‌آورد... ارسطو اخلاق را که موضوع آن فضیلت و خیر فردی است، چونان دیباچه‌ای بر سیاست مورد بررسی قرار می‌دهد... سیاست دانش برین و سامان‌بخش اخلاق است (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۹۸-۹۶).

این فهم فلسفی از سیاست، ناظر بر زیست هماهنگ با طبیعت و نیل به سعادت از مجرای فضیلت است و با تلقی‌های جدید از سیاست تفاوتی بنیادین دارد.

در مقابل، طباطبائی در تبیین شکل‌گیری علم سیاست جدید گفته است: «علم سیاست جدید، در آغاز در درون نظام‌های اندیشه سیاسی، در معنای عام آن، اعم از فلسفه سیاسی در معنای یونانی، الهیات سیاسی در سده‌های میانه، اندیشه سیاسی در معنای محدود آن، از ماکیاوولی تا مارکس، نظریه‌های حقوق طبیعی از گروتیوس و پوفندورف تا نظریه‌پردازان حقوق عام ملل و روابط بین‌الملل، مانند امریک دُ وِتل و نظریه‌پردازان حقوق عمومی، تدوین شد و در دو سده گذشته، نخست، به‌عنوان ترکیبی از علوم اجتماعی نوین، مانند جامعه‌شناسی و شاخه‌های آن، علوم سیاسی نامیده شد و از آن پس نیز در دهه پنجم سده بیستم، پس از دوره‌ای رکود به سبب سلطه نظام‌های توتالیتار، با توجه به اینکه علم سیاست بیشتر از آنکه ترکیبی از علوم اجتماعی باشد به یک علم خاص تبدیل شده، به‌عنوان یک علم جدید، علم «سیاست» نامیده شد. این دیدگاه جدید نسبت به علمیت سیاست، در معنای علوم تحصیلی، علم سیاست را از اندیشه سیاسی که گمان می‌شد فاقد علمیت تحصیلی لازم است و نسبتی با واقعیت مناسبات سیاسی ندارد، دور کرد. تردیدهایی که پس از جنگ دوم جهانی در مبانی علم سیاست و توانایی این علم برای تبیین مناسبات قدرت پیدا شده بود و پیامدهای بحران در مبانی علوم تحصیلی، پس از سال‌های دهه شصت میلادی، اقبال دوباره‌ای به اندیشه سیاسی را به دنبال آورد» (طباطبائی، ج ۱۴۰۰، ص. ۳۵۶). این تحلیل نشان می‌دهد که در منظومه مفهومی طباطبائی، علم سیاست ناظر به تبیین تجربی مناسبات قدرت است، درحالی‌که اندیشه سیاسی، در سطحی متفاوت و غیر تحصیلی قرار می‌گیرد. وی همچنین برای تحلیل «چیستی سرشت اندیشه سیاسی در حوزه تمدن ایرانی در دوره اسلامی» - که آن را «پرسشی به ضرورت فلسفی» قلمداد و پاسخ به آن را مبتنی بر «تحلیل منطق گفتاری» دانسته - نوشته است:

بی‌آنکه بخواهیم بحث را به ملاحظات تاریخی با دیدگاه سیاست عملی محدود کنیم، باید تحلیل منطق گفتاری را لحاظ کنیم که موضوع آن مناسبات سیاسی در شهر و مدینه (polis = city) است. بدین سان، گفتار سیاسی یا political discourse را به مثابه ساحت یا حوزه‌ای از گفتار به معنای عام لحاظ خواهیم کرد که در درون آن، حیثیتی از شهر و مدینه، موضوعیت پیدا می‌کند که ناظر بر مناسبات شهروندی است و در تداول جدید، قدرت سیاسی خوانده می‌شود. از دیدگاه اندیشه سیاسی، این مناسبات شهروندی از لوازم وجودی

شهر و مناسبات حیات مدنی است که فلسفه سیاسی آن را قدرت سیاسی می‌نامد (طباطبایی، الف ۱۴۰۰، ص. ۵۲).

هرچند این تحلیل، ترکیبی از جامعه‌شناسی سیاسی، اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی به نظر می‌رسد، اما خود طباطبایی آن را در نهایت ذیل فلسفه سیاسی قرار می‌دهد و از زبان فلسفه سیاسی، به تبیین قدرت سیاسی می‌پردازد. این امر نشان می‌دهد که مرز میان فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی در آثار وی همواره صلب و ایستا نیست، بلکه در قالب منظومه‌ای مفهومی و لایه مند سامان می‌یابد. باین حال، طباطبایی در مواضع دیگر، تمایز روشنی میان فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی قائل می‌شود. چنانچه نوشته است: «فلسفه قدیم و به طریق اولی سیاست مدنی فارابی و فلسفه سیاسی افلاطون را نمی‌توان با اندیشه سیاسی دوران جدید مقایسه کرد. مبنای اندیشه در دوران جدید تصرف در عالم و آدم است، درحالی که مبنای فلسفه‌های قدیم ناظر بر زیستن هماهنگ با طبیعت برای نیل به سعادت از مجرای عمل به فضیلت است... در سیاست‌نامه‌ها و اندیشه سیاسی، به‌طور کلی، به خلاف فلسفه سیاسی، بحث درباره قدرت، به‌عنوان موضوعی مستقل مطرح شده است و امری فرعی و تابع مقدمات اخلاق فلسفی نیست» (طباطبایی، الف ۱۴۰۰، صص. ۷۰، ۶۸).

طباطبایی در مطلبی دیگر، فراگیر بودن اندیشه سیاسی در ایران، از دوران باستان تا دوره اسلامی را مطرح کرده و در این خصوص نوشته است:

در دوره باستانی ایران، تأمل در امور سیاسی و فرمانروایی با هر اندیشه‌ای درباره کشورداری به معنای بسیار گسترده آن پیوندی ناگسستنی می‌یافته و این امور در درون اندیشه‌ای فراگیر که می‌توان آن را «سیاسی» توصیف کرد، فهمیده می‌شده است. به دیگر سخن، در دوره باستان و نیز در عصر زرین فرهنگ ایران، اندیشه فراگیر، اندیشه سیاسی می‌بوده... حتی در دوره اسلامی ایران زمین، اندیشه سیاسی، اندیشه‌ای فراگیر می‌بوده و به‌استثنای نوشته‌های فلسفی که اندیشه فراگیر آن‌ها، به‌طور عمده، الهیات بود، در قلمروهای دیگر، به‌ویژه در آنچه به حکمت عملی مربوط می‌شد، مبنای گفتاری، اندیشه سیاسی بوده است. از این حیث، اندیشه سیاسی نوشته‌های تاریخی قابل تأمل است (طباطبایی، ۱۳۹۹، صص. ۸۴-۸۵).

بنابراین طباطبایی، اندیشه سیاسی را به دو نوع: «اندیشه سیاسی کهن» و «اندیشه سیاسی جدید»، تقسیم کرده و در مورد ویژگی‌های «اندیشه سیاسی کهن» نوشته است: «در اندیشه سیاسی کهن از آغاز نظام اجتماعی و ضرورت آن سخنی به میان نمی‌آمد: اصل بر آن بود که اجتماع انسانی امری طبیعی است و نابرابری‌ها و اختلاف‌های میان افراد و گروه‌های اجتماعی پیوسته وجود داشته و مطابق نظم طبیعی عالم است» (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ص. ۱۱۹). از این رو به‌زعم طباطبایی، اندیشه سیاسی در دوره‌های مختلف تاریخی، بر مبنای متفاوتی استوار بوده است، چنانچه درباره ویژگی‌های «اندیشه سیاسی جدید»، اظهار داشته است: اندیشه سیاسی جدید بحث اجتماعی بودن انسان را از دیدگاه تاریخی باز کرد و این نتیجه اساسی از آن گرفته شد که اجتماع انسانی امری طبیعی یا الهی نیست، بلکه ناشی از قرارداد میان کسانی است که اجتماع را به وجود می‌آورند. این بحث که در نوع خود انقلابی در اندیشه سیاسی سده‌های هفدهم و هیجدهم ایجاد کرد، یکسره با باورهای کهن ایرانیان که سلطنت را ودیعه‌ای الهی و اجتماع را ناشی از مشیت خداوند می‌دانستند، در تضاد قرار داشت (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ص. ۱۲۲).

همچنین در توضیح وجه افتراق «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» نوشته است: فلسفه سیاسی تأملی نظری درباره مناسبات قدرت بر مبنای نظامی فلسفی است، درحالی‌که اندیشه سیاسی نظریه‌پردازی درباره مناسبات قدرت بدون لحاظ مقدمات فلسفی است؛ بنابراین تاریخ عقاید سیاسی (history of political ideas) به دو وجه لحاظ امر سیاسی، یعنی فلسفه سیاسی (political philosophy) و اندیشه سیاسی (political thought) به معنای خاص کلمه، نظر دارد (طباطبایی، الف ۱۴۰۰، ص. ۲۱).

مجموع این تمایز گذاری‌ها نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی نه یک مفهوم ساده و تک‌معنا، بلکه عنصری کلیدی در یک منظومه مفهومی پیچیده است که در نسبت با مفاهیم سیاست، فلسفه سیاسی و علم سیاست معنا می‌یابد. از این رو، فهم چیستی اندیشه سیاسی در دستگاه نظری او، تنها از طریق بررسی معنایی این منظومه مفهومی ممکن است؛ بررسی‌ای که زمینه را برای تبیین دو تلقی عام و خاص از اندیشه سیاسی در آثار وی فراهم می‌کند.

۶. تعریف خاص اندیشه سیاسی در منظومه مفهومی طباطبایی

در منظومه مفهومی طباطبایی، اندیشه سیاسی در یکی از معانی بنیادین و محدود خود، در پیوندی تنگاتنگ با فلسفه سیاسی فهم می‌شود. این تعریف خاص، با تأسی از سنت فلسفه یونان باستان، اندیشه سیاسی را نه هر گونه تأمل درباره امر سیاسی، بلکه تأملی عقلانی، فلسفه محور و نظام‌مند درباره حیات مدنی و مناسبات قدرت تلقی می‌کند. از این منظر، اندیشه سیاسی در معنای دقیق کلمه، تنها در صورتی تحقق می‌یابد که در چهارچوب فلسفه سیاسی و در امتداد سنت عقلانی قابل فهم باشد. آن‌چنان‌که یادآور شده است:

در دوره اسلامی، موضوع حکمت نظری تحقیق در حقیقت اعیان موجودات موافق نفس‌الامر و موضوع حکمت عملی - یعنی، به‌طور عمده، تهذیب اخلاق که به تدریج بر مجموعه حکمت عملی سیطره پیدا کرد - تأمل در حیات درونی فرد و تهذیب اخلاق او بود، درحالی‌که حکمت عملی یونانی، حتی اخلاق آن به‌گونه‌ای که ارسطو در اخلاق نیکوماخسی و رساله سیاست به آن اشاره کرده است، ناظر بر قلمروی بود که میان حوزه اخلاق فردی و اعیان موجودات قرار داشت. به عبارت دیگر، خاستگاه راستین فلسفه یونانی، در عالم نظر و اخلاق فردی، همانا عالم عمل در فضای هندسی شهر یونانی بود... بنابراین فلسفه در یونان - اعم از حکمت نظری و علم اخلاق - در بنیان خود فلسفه‌ای سیاسی است. از این‌رو، معنای دقیق سیاست در نزد یونانیان با توجه به واژگان polis و Politicos قابل درک است و واژه عربی تبار «سیاست» و مشتقات آن به هیچ‌وجه معادل درستی بر آن نیست (طباطبایی، الف ۱۳۹۸، صص. ۱۹۵-۱۹۴).

بنابراین طباطبایی با توجه به این دیدگاه خود درباره فلسفه سیاسی یونان باستان، به ارزیابی فلسفه سیاسی فارابی پرداخته و در این باره نوشته است:

در نوشته‌های فارابی نیز قدرت سیاسی - یا به تعبیر دقیق‌تر، اجتماع انسانی از این حیث که «مدینه» است - در استقلال آن به عنوان موضوع بحث علم مدنی در نظام فلسفی او مطرح شده است. اگرچه علم مدنی فارابی در درون فلسفه او مطرح شده است، اما این طرح فلسفه مدنی در محدوده فلسفه به معنای تقلیل موضوع فلسفه مدنی به موضوع فلسفه نیست. علم مدنی فارابی را از این حیث

فلسفه سیاسی می‌خوانیم که او دستگاهی منظم از مفاهیم منسجم عرضه کرد و مضمون آن مفاهیم، شئون و اطوار قدرت سیاسی و مناسبات مدنی را توضیح داد (طباطبائی، الف، ۱۴۰۰، ص. ۱۹).

طباطبائی هر چند با تقلیل اندیشه سیاسی به فلسفه سیاسی، در واقع تعریف خاص خود از اندیشه سیاسی را ارائه می‌نماید؛ اما وی به همین میزان هم بسنده نمی‌کند و با تغییر و تقلیل دوباره در معنای «اندیشه سیاسی»، آن هم به تأسی از فلاسفه یونان باستان، «حکمت عملی» موجود در «فلسفه سیاسی» را نیز برجسته می‌کند و بدان نقش محوری می‌دهد: «حکمت عملی یونانی تأملی در اخلاق و سیاست زندگی شهروندی بود و بنیادگذاران حکمت عملی خود نیز شهروندانی بودند که می‌کوشیدند اصول زندگی در شهرهای یونانی را توضیح دهند. در شهرهای یونانی، دست‌کم تا پایان نظام شهرها که با اسکندر آغاز شد، هنوز شکاف میان نظر و عمل ایجاد نشده بود» (طباطبائی، الف، ۱۳۹۸، ص. ۱۹۱).

در نتیجه، «حکمت عملی»، به‌عنوان معیار سنجش اندیشه سیاسی در ایران، بدین نحو مطرح می‌گردد:

حکمت عملی تأملی خردگرای در حیات مدنی بود و با سقوط آن در سیاست نامه‌نویسی شرعی در سده‌های متأخر، به‌گونه‌ای که پایین‌تر توضیح خواهیم داد، بخش خردگرای نظام سنت قدمایی تعطیل شد. اثرات این تعطیل عقل در تأملات نظری درباره حیات مدنی که موجب شد سیاست نامه‌نویسی شرعی یگانه جریان اندیشه سیاسی تا اصلاحات عباس میرزا در دارالسلطنه تبریز باشد، هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. در واقع، در صورتی امکان داشت راهی بیرون تقلید مضاعف طرفداران سنت قدمایی و هواداران مقلد اندیشه تجدد باز شود که حکمت عملی تحولی در جهت درک الزامات دگرگونی‌های دوره‌های تاریخی پیدا می‌کرد و به فلسفه سیاسی جدیدی تبدیل می‌شد که بتواند با الزامات هر دوره‌ای از تحول تاریخی سازگار باشد. در ایران، حکمت عملی، از فارابی تا نصیرالدین طوسی و از قطب شیرازی تا جلال‌الدین دوانی، با جریان‌های اندیشه باطنی و دریافت قشری از شریعت ترکیب شد و دوانی نیز التقاطی از همه عناصر متنوع و متعارض جریان‌های فکری تدوین کرد. منحنی دگرگونی‌های حکمت عملی در ایران تابعی از منحنی تحول اندیشه از

خردگرایی به التقاط عناصر ناهمگن است و در واقع تحولات حکمت عملی، در مقیاس محدودتری، دگرگونی‌های اندیشه سیاسی در ایران از خردگرایی به ترکیب باطنی-شرعی را بازتاب می‌دهد. در این میان باید نظری به جایگاه خواجه نصیر طوسی داشته باشیم که با ترکیبی که از اندیشه باطنی و حکمت عملی ایجاد کرد، پیوندهای میان اخلاق عملی و تأمل در بنیادهای اخلاق، حکمت عملی و مناسبات مدنی را گسست و زمینه را برای تبدیل حکمت عملی به سیاست‌نامه شرعی فراهم آورد. بدین‌سان، با خواجه نصیر طوسی، حکمت عملی به حکمتی فراتاریخی تبدیل شد که در بی‌اعتنایی به پرسش‌های زمانه از معنا تهی شده بود (طباطبایی، الف ۱۳۹۸، صص. ۱۷۸-۱۷۷).

در این روایت، افول حکمت عملی، به معنای زوال اندیشه سیاسی در معنای خاص و فلسفی آن است.

بر مبنای این تعریف خاص، سنت فلسفه سیاسی در جهان اسلام و ایران نیز تنها در صورتی واجد اندیشه سیاسی به معنای دقیق کلمه تلقی می‌شود که بتوان آن را در امتداد سنت یونانی و در پیوند با فلسفه عقلانی فهم کرد. به همین سبب، طباطبایی جایگاهی ممتاز برای فیلسوفانی چون فارابی قائل می‌شود و فلسفه سیاسی او را اوج اندیشه سیاسی در تمدن اسلامی می‌داند. در مقابل، اشکالی از تفکر سیاسی که فاقد پیوند استوار با فلسفه عقلانی باشند، در این چهارچوب، از دایره اندیشه سیاسی به معنای خاص بیرون قرار می‌گیرند یا به حاشیه رانده می‌شوند.

در نتیجه، تعریف خاص اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، تعریفی محدود، فلسفه محور و نخبه‌گرایانه است که فلسفه سیاسی و حکمت عملی عقلانی را یگانه صورت معتبر اندیشه سیاسی تلقی می‌کند. با این حال، این تعریف خاص، در چهارچوب منظومه مفهومی گسترده‌تری قرار دارد که در ادامه آثار طباطبایی، لایه‌ها و سطوح دیگری از معنای اندیشه سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. از این‌رو، فهم جایگاه این تعریف خاص، تنها در نسبت آن با سایر معانی و کارکردهای مفهوم اندیشه سیاسی در دستگاه نظری طباطبایی امکان‌پذیر است؛ امری که زمینه را برای بررسی تعریف عام اندیشه سیاسی فراهم می‌کند.

۷. تعریف عام اندیشه سیاسی در منظومه مفهومی طباطبایی

در کنار تعریف خاص و فلسفه محور از اندیشه سیاسی، طباطبایی در آثار خود از تعریفی عام‌تر و گسترده‌تر از این مفهوم نیز بهره می‌گیرد؛ تعریفی که کارکردی اساسی در سامان‌دهی پژوهش‌های تاریخی و نظری او دارد. این تعریف عام، به‌ویژه در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ملاحظاتی در مبانی نظری، به‌صراحت صورت‌بندی شده و مبنای تحلیل تاریخ اندیشیدن سیاسی در ایران قرار گرفته است. در ابتدا مفهوم «اندیشه» مورد تأمل قرار گرفته و در تعریف آن نوشته شده است: «اندیشه (thought) را در این فصل به معنای عام به‌کاربرده‌ایم که شامل فلسفه و آرا و عقاید (ideas) می‌شود» (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، ص. ۲۱)؛ سپس طباطبایی به تعریف «اندیشه سیاسی» در معنای عام پرداخته و اظهار داشته است: «اندیشه سیاسی، در معنای دقیق آن، به نظامی از اندیشیدن درباره مناسبات قدرت اطلاق می‌شود. آنگاه که از اندیشه سیاسی خواجه نظام‌الملک سخن می‌گوییم، منظور نظام منسجم اندیشه خواجه درباره مناسبات قدرت است و این نظام را از این حیث منسجم می‌خوانیم که پیوندی منطقی میان مجموعه مفاهیم آن وجود دارد» (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، ص. ۲۱).

طباطبایی همچنین ضمن به‌کارگیری صریح عبارت «اندیشه سیاسی در معنای عام»، از این تعریف عام نیز در نظریه‌پردازی خود بهره‌برداری نموده و در این باره نوشته است: «نگارنده این دفترها تاریخ‌نویس در معنای رایج کلمه نیست، بلکه کوشش می‌کند از دیدگاه تاریخ اندیشه، به‌ویژه اندیشه سیاسی در معنای عام آن و نیز تحول مفاهیم، پرتوی بر برخی زوایای تاریخ ایران بیفکند و نظریه‌ای برای تحول تاریخی تدوین کند» (طباطبایی، ب، ۱۴۰۰، ج ۱، ص. ۸۸).

وی تعریف عام خود از «اندیشه سیاسی» را در ترسیم «سه جریان اندیشه سیاسی در دوره اسلامی» مطرح و دنبال کرده و نوشته است:

دو شیوه بحث درباره مناسبات سیاسی - سیاست‌نامه‌نویسی، از یک سو و شریعت‌نامه‌نویسی، از سوی دیگر، در تعارض با فلسفه سیاسی به معنای دقیق کلمه که تأملی عقلی در حیات اجتماعی و مدنی بود - به دو جریان در اندیشه سیاسی در ایران دوره اسلامی تبدیل شد و ترکیبی از آن دو، به تدریج، عرصه را بر فلسفه سیاسی تنگ کرد... شریعت‌نامه‌نویسی، حتی در دوره آغازین آن، نسبت به سیاست‌نامه‌نویسی که عمده‌ترین جریان اندیشه سیاسی در ایران بود، وضعی مبهم داشت (طباطبایی، پ، ۱۳۹۸، ص. ۲۹۷).

طباطبایی همچنین عنوان فصل دوم کتاب *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، ملاحظاتی در مبنای نظری که در نسخه قبلی این کتاب - منتشره در سال ۱۳۹۸، از سوی نشر کویر - «سه جریان اندیشه سیاسی در دوره اسلامی» بود را به عنوان «صورت‌های اندیشیدن سیاسی در دوره اسلامی» تغییر داد و در این باره نوشت:

اهل نظر، بر پایه این منابع سه گانه، سه نوع از تأمل در اندیشه سیاسی و اخلاق بسط دادند که به ترتیب می‌توان آن‌ها را شریعت نامه، سیاست نامه و فلسفه سیاسی خواند. عنوان شریعت نامه را ما پیش‌تر به قیاس سیاست نامه برای این نخستین صورت از اندیشه سیاسی پیشنهاد کرده‌ایم. نوشته‌های شرعی درباره سیاست را از این حیث شریعت نامه خوانده‌ایم که در آن‌ها هر بحثی با توجه به ضرورت‌های اجرای شریعت صورت می‌گیرد و از این حیث، در این رساله‌ها نوعی نظریه «حکومت قانون شرع» می‌توان پیدا کرد، اما نظریه سیاسی در معنای دقیق از آن‌ها غایب است (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، صص. ۵۰-۴۹).

وی ضمن تحلیل کلیله و دمنه، در تعریف «سیاست نامه‌نویسی» نوشته است: «سیاست نامه‌نویسی تأملی در سرشت مناسبات سیاسی با تکیه بر جایگاه بنیادین در کشور و حتی عالم است. او برگزیده خداوند، سایه او بر روی زمین و در عین حال، معیار همه امور است. او هم چون «خدایی بر روی زمین» و خاستگاه هر بلندی و پستی است» (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، ص. ۱۲۵). همچنین به دنبال اشاره به جریان شریعت نامه‌نویسی، آن را مبنایی برای «تدوین اندیشه سیاسی» دانسته و توضیح داده است:

در نخستین دهه‌های فرمانروایی صفویان که رهبری سیاسی و معنوی تمایزی پیدا نکرده بود، در قلمرو اندیشه سیاسی، می‌بایست نظریه‌ای پرداخته می‌شد، اما تدوین چنین نظریه‌ای تا تثبیت شالوده نظری جریان‌های فکری جدیدی که با آغاز فرمانروایی صفویان پدیدار شدند، امکان‌پذیر نشد. به تدریج، دو جریان تنومند فلسفی و کلامی - فقهی در درون اندیشه شیعی پدیدار شد که به‌ویژه جریان کلامی - فقهی مبنایی برای تدوین اندیشه سیاسی عرضه می‌کرد... نظریه حکومت شیعی در بیرون نهاد حکومت و در میان نمایندگان جریان کلامی - فقهی تدوین شد (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، صص. ۳۷۳-۳۷۲).

بنابراین در معنای عام، اندیشه سیاسی صرفاً به فلسفه سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه هر صورت‌بندی منسجم از تأمل درباره قدرت، نظم سیاسی و شیوه‌های سامان‌دهی حیات جمعی را در برمی‌گیرد. این تعریف عام، به طباطبائی امکان می‌دهد تا طیف متنوع‌تری از متون و سنت‌های فکری را ذیل عنوان اندیشه سیاسی مورد بررسی قرار دهد.

بر اساس این تلقی، آثاری چون سیاست‌نامه‌ها، شریعت‌نامه‌ها و نوشته‌های فقهی سیاسی نیز می‌توانند واجد اندیشه سیاسی تلقی شوند، مشروط بر آن‌که واجد نوعی انسجام درونی و فهمی معنادار از سیاست باشند. در این چهارچوب، اندیشه سیاسی لزوماً به سطح فلسفه انتزاعی محدود نمی‌ماند و می‌تواند در پیوند با مسائل عینی قدرت، دولت و اداره جامعه شکل گیرد. از این رو، طباطبائی در برخی آثار خود، از «اندیشه سیاسی ایران‌شهری»، «اندیشه سیاسی اسلامی» یا «اندیشه سیاسی دوره‌های تاریخی خاص» سخن می‌گوید، بی آن‌که همواره آن‌ها را به فلسفه سیاسی تقلیل دهد. باین‌حال، این تعریف عام، جایگاه فلسفه سیاسی را به کلی نفی نمی‌کند. فلسفه سیاسی همچنان نزد طباطبائی، معیار سنجش و نقطه ثقل اندیشه سیاسی تلقی می‌شود، اما نه یگانه صورت آن. بدین معنا، فلسفه سیاسی در رأس سلسله‌مراتب اندیشیدن سیاسی قرار می‌گیرد و سایر اشکال اندیشه سیاسی، در نسبت با آن ارزیابی می‌شوند. این سلسله‌مراتب مفهومی، امکان مقایسه، درجه‌بندی و داوری درباره قوت و ضعف سنت‌های مختلف اندیشیدن سیاسی را برای طباطبائی فراهم می‌آورد.

کاربرد تعریف عام اندیشه سیاسی، به‌ویژه در تحلیل تاریخ اندیشه سیاسی ایران، کارکردی روش‌شناختی برای طباطبائی دارد. وی از طریق گسترش دامنه مفهوم اندیشه سیاسی، می‌تواند به بررسی متونی بپردازد که هرچند واجد فلسفه سیاسی به معنای دقیق کلمه نیستند، اما در سامان‌دهی حیات سیاسی و شکل‌دهی به فهم ایرانیان از قدرت و دولت نقش داشته‌اند. بدین ترتیب، مفهوم اندیشه سیاسی در این معنا، به ابزاری برای روایت تاریخی و تحلیل‌تطور اندیشیدن سیاسی در ایران تبدیل می‌شود.

در نتیجه، تعریف عام اندیشه سیاسی نزد طباطبائی، مفهومی فراخ و انعطاف‌پذیر است که در کنار تعریف خاص و محدود فلسفه محور قرار می‌گیرد. هم‌نشینی این دو تعریف، یکی محدود و نخبه‌گرایانه و دیگری گسترده و تاریخی، زمینه‌ساز نوعی نوسان مفهومی در کاربرد اصطلاح «اندیشه سیاسی» در آثار طباطبائی می‌شود؛ بنابراین مفهوم اندیشه سیاسی

در آثار طباطبایی، در قالب منظومه‌ای مفهومی سامان یافته است که در آن، هم تعریف خاص و فلسفه محور و هم تعریف عام و تاریخی از این مفهوم جای می‌گیرند. تعریف عام، کارکردی روش‌شناختی در تحلیل و روایت تاریخ اندیشیدن سیاسی در ایران دارد و در کنار تعریف خاص، امکان فهم جامع‌تری از دستگاه نظری طباطبایی و شیوه او در تحلیل سنت‌های فکری ایران فراهم می‌آورد.

۸. سیر تاریخی اندیشه سیاسی ایران در منظومه مفهومی طباطبایی

طباطبایی سیر اندیشه سیاسی ایران را نه صرفاً به‌مثابه توالی رویدادهای تاریخی، بلکه در چهارچوب دستگاهی مفهومی و نظری بازسازی می‌کند که در آن، تحول صورت‌های اندیشیدن درباره قدرت، دولت و نظم سیاسی در کانون توجه قرار دارد. از این منظر، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران نزد او، تاریخ دگرگونی یک منظومه مفهومی است که از دوران باستان تا آستانه دوران جدید، دستخوش استمرار، گسست و دگرگونی شده است. به همین سبب، در آثار خود، بحث و بررسی اندیشه سیاسی در ایران را از کوروش هخامنشی، آغاز می‌کند و در این باره می‌نویسد: «اگر آغاز تاریخ مَدَوَن ایران را شاهنشاهی هخامنشی بدانیم که کوروش بزرگ بنیادگذار و سامان‌بخش آن بود، آنچه از همان آغاز جلب توجه می‌کند تنوع قومی در عین وحدت فراگیر و البته شهود کوروش بزرگ از تنوع و وحدت ناشی از آن، است» (طباطبایی، ۱۴۰۱، ص. ۱۲۷). همچنین تداوم سنت اندیشه ایرانی سلطنت و نهادهای آن، پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی را مطرح کرده و در این مورد اظهار داشته است:

دگرگونی‌های تاریخ و تاریخ اندیشه، از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی تا سقوط ایران‌زمین به دنبال یورش مغولان، دوره‌ای پراهمیت در تاریخ عمومی ایران است... دستگاه خلافت، با پایان دوره آرمانی خلفای راشدین، با تقلید از سرمشق ایران دوره ساسانی از خلافت به سلطنت تبدیل می‌شد... دهه‌ها پیش از فروپاشی راستین امپراتوری اسلامی... بحرانی که... با برآمدن و قدرت گرفتن فرمانروایان ایرانی تبار که به تدریج به پیکاری بی‌سابقه با خلافت برخاستند، آغاز شده بود... سنت اندیشه ایرانی سلطنت و نهادهای آن، در عمل و نظر، به صورت مدون در دسترس بود... پادشاهان بویه‌ای توانستند ضربه‌هایی کارآ بر پیکر مشروعیت خلافت وارد آورند (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۳۲، ۱۲۲-۱۱۷).

اما به نظر طباطبایی، تداوم سنت یاد شده، با دو چالش چیرگی ترکان و یورش مغولان مواجه و دستخوش از هم گسیختگی گردید؛ بنابراین به زعم طباطبایی، اندیشه سیاسی، به نحو ذیل دچار تحول تاریخی گردیده است:

در تحول تاریخی اندیشه سیاسی، سیاست نامه نویسی که خاستگاه آن اندیشه سیاسی ایرانشهری و نظریه شاهی آرمانی ایران باستان بود، به جریان عمده و غالب تبدیل شد و دو جریان دیگر به سیاست نامه نویسی میل کردند و در آن حل شدند... از سویی، در سده های میانه متأخر ایران زمین، فلسفه سیاسی که کوششی خردورزانه برای عرضه کردن دریافتی از سیاست بود، در برابر جاذبه جریان سیاست نامه نویسی نتوانست پایداری کند (طباطبایی، ۱۴۰۰، ج ۱، صص. ۳۹۹-۴۰۰).

این تحول به معنای غلبه صورتی از اندیشیدن سیاسی است که بیش از آنکه متکی بر تأمل عقلانی و فلسفی باشد، بر حفظ نظم سلطانی و توجیه مناسبات قدرت تمرکز دارد. از این رو، فلسفه سیاسی به عنوان کوششی خردورزانه برای فهم سیاست، در برابر جاذبه سیاست نامه نویسی تاب نیاورد و جایگاه خود را در منظومه اندیشه سیاسی ایران از دست داد. این وضعیت، به زعم او، در دوره صفوی نه تنها اصلاح نشد، بلکه تثبیت گردید: «با توجه به ارزش های دوران جدید که هم زمان با ظهور صفویان، در مغرب زمین استقرار می یافت، دوره صفویان نه تنها از نظر سیاسی، بلکه، حتی در قلمرو فرهنگ و تمدن ایران دوره اسلامی، دوره ای است که انحطاط تاریخی ایران که با یورش مغولان آغاز شده بود، برای سده های آینده و تا آماده شدن مقدمات نهضت مشروطه خواهی تثبیت شد» (طباطبایی، ۱۴۰۰، الف، ص. ۳۶۷). بدین ترتیب، به زعم طباطبایی، وضعیت زوال و انحطاط ایران تا شکست ایران در جنگ های ایران و روس در دوره قاجاریه، ادامه یافت؛ اما به دنبال شکست ایران، آگاهی نوآئینی شکل گرفت؛ طیف منورالفکری و روشنفکری پدیدار شد؛ ایران در آستانه دوران جدید خود قرار گرفت و اصلاحات آغاز گردید:

با شکست ایران در جنگ های ایران و روس و کوشش های عباس میرزا برای اصلاحات در دارالسلطنه تبریز... ایران در «آستانه» دوران جدید تاریخ خود قرار گرفت که از پیامدهای مهم آن پدیدار شدن شکاف هایی در نظام سنت قدمایی و سستی گرفتن ارکان سلطنت مستقل بود... با بسط این «فضای عمومی»، نظام

سنت قدمایی، به ویژه در قلمرو نظریه پردازی سیاسی، بیش از پیش، اعتبار خود را از دست می داد... اگرچه با کوشش های دو قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر برای انجام اصلاحات نظام نوآیین پایداری استقرار پیدا نکرد، اما... با پدیدار شدن روشنفکران خدشه ای در اعتبار نظام سنت قدمایی که پشتوانه استوار نظام خودکامه بود، ایجاد کرد... وجهی از مناسبات قدرت از درون دربار به بیرون آن انتقال پیدا کرد (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ج ۲، صص. ۷۶، ۲۲-۲۱).

به نظر طباطبایی، فکر اصلاحات در ایران برای نخستین بار در میان رجال سیاسی پیدا شده بود، برخی از کارگزاران حکومتی به تدوین اندیشه اصلاحات و طرح دیدگاه های نو در سیاست پرداختند. در رساله های جدید سیاسی، به جای دعوت از شاه به اجرای عدالت، اندیشه آزادی و پیشرفت مطرح می شد. وی کتاب / احمد نوشته طالبوف در اندیشه سیاسی را در همین راستا مورد بررسی قرار داده و نوشته است:

آنچه طالبوف را از دیگران متمایز می کند، عناصری از اندیشه سیاسی کمابیش منسجمی است که در زیر به برخی از وجوه آن اشاره می کنیم. طالبوف به نکته های بدیعی درباره مفهوم آزادی توجه کرد و در کتاب احمد آورده است... [به نظر طالبوف] آزادی تنها برای «آزادی است»... تنها آزادی را که «در حیات و ممات یکسان است»، مفهومی مجرد می داند و آن را به سه منبع اصلی تقسیم می کند که عبارت اند از آزادی هویت، آزادی عقاید و آزادی قول و همه منابع فرعی آزادی نیز از همین سه منبع ناشی می شوند (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ج ۲، ص. ۲۹۱).

بدین ترتیب، سیر تاریخی اندیشه سیاسی در ایران در تأملات طباطبایی، نه روایتی صرفاً توصیفی، بلکه بازسازی تحولات یک منظومه مفهومی است که در آن، صورت های مختلف اندیشیدن سیاسی - از اندیشه ایرانشهری و سیاست نامه نویسی تا تلاش های نوپدید اصلاح طلبانه - در نسبت با یکدیگر فهم می شوند. این بازسازی تاریخی، مبنای نظری تحلیل طباطبایی از وضعیت اندیشه سیاسی ایران و نسبت آن با ورود به دوران جدید را شکل می دهد.

۹. تحول معنای اندیشه سیاسی در ایران: بازخوانی تحلیلی نزد طباطبائی

به‌رغم اینکه اندیشه سیاسی فارابی در دستگاه فکری طباطبائی، نقطه اوج منحنی سیر اندیشه سیاسی در ایران را نشان می‌دهد، اما وی جایگاه برتر را به اندیشه سیاسی یونانی اختصاص داده و ضمن قیاس اندیشه فارابی با آن، به این نتیجه رسیده است که «فلسفه مدنی فارابی نمی‌تواند وجوه «واقع‌گرایی» اندیشه سیاسی یونانی را نیز بازتاب دهد» (طباطبائی، ۱۳۹۸، ص. ۱۶۳). باین حال، از نظر طباطبائی هر چند فارابی قادر به بازتاب اندیشه سیاسی یونانی نبوده است، اما اهمیت فلسفه و تأمل در سیاست، در دوره اسلامی منحصر به فارابی است: «اندیشه سیاسی بخشی مهم از علم سیاست است... به خلاف فلسفه در دوره اسلامی که اگر از ابونصر فارابی صرف‌نظر کنیم، تأمل در سیاست در آن از اهمیت خاصی برخوردار نبود، فلسفه اروپایی از آغاز سیاسی بود... افلاطون فلسفه را به‌عنوان تأملی نظری در بنیان مناسبات سیاسی و بحران نظام شورایی آتن تأسیس کرد» (طباطبائی، ۱۴۰۰، ص. ۳۵۵).

اما در نهایت طباطبائی، اندیشه مدنی یا سیاسی فارابی را هم در حیات مدنی و سیاسی مؤثر ندانسته و نوشته است:

از افلاطون و ارسطو تا فارابی، پیوندهای حکمت عملی با دوره یونانی و شهرهایی که در خاستگاه حکمت عملی بود، گسسته بود، اما اندیشه مدنی فارابی نظامی یکپارچه و دارای انسجام درونی بود و به‌ویژه با الزامات و لوازم نظری حکمت عملی در تعارض نبود. حکمت عملی فارابی، در نهایت به «مدینه فاضله» به‌عنوان افقی غیرقابل دسترس، می‌انجامید و از این رو، در عمل، در حیات مدنی و سیاسی مؤثر نبود (طباطبائی، ۱۳۹۸، ص. ۱۹۲).

طباطبائی در مطلبی دیگر، با ستایش نقش سهروردی در تاریخ اندیشه فلسفی و نقش آفرینی وی در تداوم و استواری شالوده اندیشه ایرانشهری، عنوان «مُجَدِّد حکمت خسروانی فرزنانگان ایران باستان» را برای وی مطرح کرده است:

شیخ شهاب‌الدین سهروردی با تأسیس حکمت اشراق، در قلمرو فلسفه در دوره اسلامی، به مفهوم «فرکیانی» چنان بسطی داد که پیش از او فردوسی با تدوین حماسه «ملی» داده بود. هم او با حکمت اشراق، چنان‌که هانری گربن توضیح داده است، از تداوم اندیشه ایرانشهری تفسیری مبتنی بر «حماسه عرفانی» عرضه کرد. از این حیث، می‌توان مقام سهروردی در تاریخ اندیشه فلسفی را

با جایگاه خواجه نظام الملک طوسی در تاریخ اندیشه سیاسی سنجیده و گفت که آن دو، هر یک به نوعی، با تدوین نظام فکری خود، گامی بلند در تداوم و استواری شالوده اندیشه ایرانشهری برداشته‌اند، اگرچه از برخی جهات بنیادگذار حکمت اشراق، به عنوان مُجَدِّد حکمت خسروانی فرزندگان ایران باستان، بیشتر با سراینده حماسه ملی ایرانیان قابل مقایسه است، زیرا این هر دو، به خلاف خواجه نظام الملک، کوشیده‌اند تا بازپرداخت آنان از اندیشه ایرانشهری تجدید این اندیشه باشد و نه مانند مورد نویسنده سیاست‌نامه، تفسیر اندیشه ایرانشهری با عناصری از اندیشه سیاسی اهل سنت و جماعت که در نهایت اندیشه سیاسی ایرانشهری را از جنبه آرمانی آن جدا و به نظریه مطلقه موجود دوره اسلامی تبدیل کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۹، صص. ۱۵۵-۱۵۴).

اما در مطلب دیگری، به نقد اندیشه سهروردی پرداخته و آن را ناسازگار با اندیشه سیاسی دانسته است:

حکمت اشراقی شیخ شهاب الدین پیوندهای سیاست و تاریخ ایران دوره اسلامی را از سرزمین واقعیت‌های تاریخی گسیخت و آن را به قلمرو زمان و مکان لطیف عرفانی و عالم مثال اشراقی انتقال داد. این اندیشه عرفانی ناتوانی و ناسازگاری خود را با اندیشه سیاسی آشکار کرده است و چنین می‌نماید که حتی آنجا که به بحث در اندیشه سیاسی می‌پردازد، با اندیشه سیاسی و «مصلحت‌بینی» ناگزیر آن ییگانه است (طباطبایی، الف، ۱۴۰۰، ص. ۲۹۶).

طباطبایی همچنین در ارزیابی اندیشه سیاسی ابن سینا نوشته است:

اندیشه سیاسی ابن سینا - به معنای رایج اندیشه سیاسی - نمی‌تواند وجود داشته باشد. به سخن دیگر، اندیشه سیاسی ابن سینا، اندیشه‌ای عدمی و مبین امتناع تدوین اندیشه سیاسی بر شالوده الهیاتی است که خود او بسط داده بود. ابن سینا، سیاست را به بحثی فرعی از نبوت تبدیل و بحث نبوت را به عنوان یکی از مباحث الهیات مطرح کرد... به همین سبب حکمت عملی را در بن‌بست الهیات دوره اسلامی و بیشتر از آن در سرایش هبوط راند. با ابن سینا، استقلال بحث سیاسی از میان رفت و اندیشه فلسفی در ایران نتوانست خود را از سیطره الهیات، به گونه‌ای که با ابن سینا تدوین شد، رها کند و قلمروهایی غیر از وجود مطلق را مورد توجه و تأمل قرار دهد. از این دیدگاه، به نظر ما، دوره شکوفایی فلسفه سیاسی در ایران، با مرگ ابن سینا به پایان رسید (طباطبایی، ب، ۱۳۹۸، ص. ۲۴۸).

طباطبایی به بررسی اندیشه مشروطه در ایران نیز پرداخته و به رغم طرح فقدان فلسفه سیاسی مشروطه در ایران، رساله تنبیه‌الامة میرزای نائینی را رساله‌ای مهم در اندیشه سیاسی دانسته و در توصیف نائینی گفته است: «در میان مشروطه‌خواهان کمتر کسی را می‌شناسیم که به لحاظ وسعت دانش، قوه استنباط اصولی و شجاعت تن در دادن به الزامات استنباط‌های اصولی بتواند با کسانی مانند میرزای نائینی کوس برابری زند» (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ج ۲، صص. ۵۸۴-۵۸۳)؛ اما وی سرانجام، به رغم تأکید بر برجستگی‌های اندیشه سیاسی میرزای نائینی، اندیشه وی را در عمل و نظر فاقد اثر دانسته و نوشته است: «جای شگفتی نیست که کسانی مانند میرزای نائینی که سال‌هایی پس از انتقال سلطنت به رضاشاه نیز زنده ماند، در عمل و نظر، در قلمرو سیاست مؤثر واقع نشدند» (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ج ۲، ص. ۶۳۲). به این ترتیب، تحول معنای اندیشه سیاسی نزد طباطبایی، از تأمل فلسفی فارابی و انسجام نظری سهروردی تا غلبه الهیات در ابن‌سینا و نهایتاً طرح اصول مشروطه‌خواهی توسط نائینی، نشان‌دهنده نوسان بین انسجام نظری و اثر عملی و همچنین بین اندیشه سیاسی آرمانی و واقعیت‌های تاریخی و قدرت سیاسی است. این روند، تغییر معنای اندیشه سیاسی از نظریه مدنی به ابزار تحلیل و نقد اجتماعی و سیاسی را در تاریخ فکری ایران آشکار می‌سازد.

۱۰. تحلیل و بحث

با گسترش دامنه تحلیل تاریخی و تلاش طباطبایی برای ارائه روایتی فراگیر از تاریخ اندیشه سیاسی ایران، مفهوم اندیشه سیاسی در آثار وی به تدریج معنایی عام‌تر می‌یابد. در این مرحله، اندیشه سیاسی شامل طیف متنوع‌تری از متون و سنت‌های فکری می‌شود که هرچند واجد فلسفه سیاسی به معنای خاص نیستند، اما در شکل‌دهی به فهم ایرانیان از سیاست، دولت و قدرت نقش داشته‌اند. این گسترش مفهومی، امکان روایت تاریخی پیوسته‌تری را برای طباطبایی فراهم می‌آورد، اما هم‌زمان، موجب نوسان در کاربرد اصطلاح اندیشه سیاسی می‌شود.

این نوسان مفهومی نزد طباطبایی در چهارچوب نظریه زوال اندیشه سیاسی در ایران، برجسته‌تر می‌گردد. طباطبایی در مواردی که بر فقدان یا افول فلسفه سیاسی تأکید می‌کند، اندیشه سیاسی را به معنای خاص و فلسفی آن محدود می‌سازد و از «زوال اندیشه سیاسی» سخن می‌گوید؛ اما در مواردی دیگر، برای بازتاب استمرار تاریخی تفکر سیاسی در ایران،

از تعریفی عام و فراگیرتر بهره می‌گیرد که امکان شناسایی اشکال متنوع اندیشیدن سیاسی را حتی در شرایط زوال فلسفه سیاسی فراهم می‌کند. از این رو، نظریه زوال نه تنها چهارچوبی برای تحلیل تاریخی اندیشه سیاسی در ایران است، بلکه عاملی مؤثر در تحول معنایی مفهوم اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی نیز به شمار می‌آید. در این چهارچوب، مفهوم اندیشه سیاسی گاه به عنوان معیاری فلسفی برای سنجش عقلانیت سیاسی به کار می‌رود و گاه به مثابه ابزاری تحلیلی برای روایت تاریخ اندیشیدن سیاسی در ایران. این دو کارکرد متفاوت، به ناگزیر به ناپایداری معنایی و تفاوت در کاربرد اصطلاح در آثار وی می‌انجامد. بدین ترتیب، می‌توان گفت تحول معنای اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، نتیجه تنش میان دو هدف نظری متفاوت است: از یک سو، وفاداری به تعریف فلسفه محور از اندیشه سیاسی و از سوی دیگر، ضرورت روایت تاریخی و تحلیلی تحولات اندیشیدن سیاسی در ایران که طیف گسترده‌ای از سنت‌ها و متون را شامل می‌شود. این تنش، در نهایت منجر به کاربردهای متفاوت و گاه متعارض از مفهوم اندیشه سیاسی در آثار وی شده است.

تحلیل دقیق متون طباطبایی نشان می‌دهد که «اندیشه سیاسی» هم به عنوان ابزار نظری فلسفی و هم به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و تاریخی، معرفی می‌شود، اما تعامل میان این دو وجه به طور شفاف تبیین نشده است. نتیجه این وضعیت، نوعی نوسان معنایی و ابهام در فهم موضع دقیق او نسبت به اندیشه سیاسی در ایران است. در مجموع، هرچند طباطبایی تلاش کرده است اندیشه سیاسی را در متن تاریخ و فرهنگ ایران بازخوانی کند، اما عدم ثبات معنایی و تضادهای مفهومی در آثارش نشان می‌دهد که این مفهوم هنوز محل مناقشه و بحث باقی مانده است. فهم دقیق‌تر اندیشه سیاسی در نگاه طباطبایی، نیازمند بررسی انتقادی و تطبیقی است که هم سیر تاریخی تحولات فکری را لحاظ کند و هم تنش میان تعریف فلسفی و تعریف عام را مورد تحلیل قرار دهد.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم «اندیشه سیاسی» در آثار طباطبایی نه به صورت تعریفی واحد و تغییرناپذیر، بلکه در قالب منظومه‌ای مفهومی و چندلایه صورت‌بندی شده است. بررسی معنایی این منظومه مفهومی آشکار می‌سازد که اندیشه سیاسی در دستگاه نظری

طباطبایی، بسته به سطح تحلیل و هدف نظری، معانی و کارکردهای متفاوتی می‌یابد. در یک سطح، اندیشه سیاسی در معنایی فلسفه محور و محدود، هم‌سنخ با فلسفه سیاسی و حکمت عملی عقلانی، به‌عنوان معیار سنجش عقلانیت سیاسی به کار گرفته می‌شود. در سطحی دیگر، این مفهوم در معنایی عام‌تر، به‌مثابه نظامی منسجم از تأمل در مناسبات قدرت و سامان‌دهی حیات سیاسی، امکان تحلیل و روایت تاریخی صورت‌های مختلف اندیشیدن سیاسی در ایران را فراهم می‌کند. بررسی معنایی این دو سطح نشان می‌دهد که تنوع کاربردهای مفهوم اندیشه سیاسی در آثار طباطبایی، نتیجه کارکردهای متفاوت این مفهوم در ساختار دستگاه نظری اوست. بر این اساس، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که بازسازی منظومه مفهومی اندیشه سیاسی، کلیدی اساسی برای فهم دقیق‌تر منطق درونی آثار طباطبایی و شیوه نظریه‌پردازی او در باب تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است. این یافته، ضمن تأیید فرضیه پژوهش، بر اهمیت تحلیل مفهومی در مطالعات اندیشه سیاسی معاصر ایران تأکید می‌کند و زمینه را برای پژوهش‌های تکمیلی در بررسی سایر مفاهیم بنیادین در آثار طباطبایی فراهم می‌سازد.

منابع

- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳). *فلسفه سیاسی چیست؟* ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلوم، ویلیام تی (۱۳۷۳). *نظریه‌های نظام سیاسی*. ترجمه احمد تدین، تهران: آران.
- بهداروندیانی، غلامرضا (۱۳۸۹). *رهیافت‌های مختلف پیرامون اندیشه سیاسی در اسلام*. علوم سیاسی، (۱۱)، ۱۵۹-۱۷۵. <https://sid.ir/paper/173999/fa>
- تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۴). *سیاست در پُرانتَر (جستارهایی در فلسفه و اندیشه سیاسی)*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۹۵). *اهمیت نظریه سیاسی در نسبت با علم سیاست؛ بررسی و نقد کتاب فهم نظریه‌های سیاسی*. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۶ (۴)، ۹۷-۱۱۵. <https://www.ensani.ir/fa/article/366055>
- طباطبایی، سیدجواد (الف ۱۳۹۸). *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*. تهران: کویر.

- طباطبایی، سیدجواد (پ ۱۳۹۸). زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران. تهران: کویر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۹). خواجه نظام الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (الف ۱۴۰۰). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ملاحظات در مبانی نظری. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (پ ۱۴۰۰). تأملی درباره ایران، جلد نخست دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (ج ۱۴۰۰). ملاحظات درباره دانشگاه. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (الف ۱۴۰۱). تأملی درباره ایران، نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (پ ۱۴۰۱). ملت، دولت و حکومت قانون، جستار در بیان نص و سنت. تهران: مینوی خرد.
- Hoffman, T. J. (2013). The metaphysics of modern existence. *Indigenous Policy Journal*, 24(2). <https://search.eitaa.com/?url=https://scispace.com/pdf/the-metaphysics-of-modern-existence-a-spragens-analysis-2dmbzoqev3.pdf>
- Pierce, R. (1966). *Contemporary French political thought*. Oxford University Press.
- Plamenatz, J. (1963). *Man and society: A critical examination of some important social and political theories from Machiavelli to Marx*. Addison-Wesley Longman.